

Concept, Components and Promotion of Global Citizenship

*Mojtaba Hemmatti**

Received: 23/02/2017

Accepted: 03/12/2017

Abstract

The term "citizenship" refers to an identity between a person and a city, state or nation. When combined with the term "global", it typically defines a person who places their identity with a "global community" above their identity as a citizen of a particular nation or place. The idea is that one's identity transcends geography or political borders and that responsibilities or rights are or can be derived from membership in a broader class: "humanity". The message of Global citizenship is that the core social, political, economic and environmental realities of the world today should be addressed at all levels - by individuals, civil society organizations, communities and nation states - through a global lens. The lack of a global democratic government that is accountable and responsible against citizens in the face of global challenges, demonstrate the ineffectiveness and lack of effectiveness of the world existing structures. Therefore, to supplement the existing structures, global citizenship is performative and citizen-oriented. Citizens through information and communication networks participate in solving global issues, including environmental problems, human rights, peace and global poverty. This type of citizenship is promoted thorough information technology, environmental, multicultural and human rights education.

Keywords: Information Society; Humanity, Revitalization of the planet; Multicultural Society; Global Citizenship.

* Assistant Professor of Department of Public and International Law, Judicial Sciences and Administrative Services University.
Email: mhemmati1358@gmail.com

مقدمه

مفهوم شهروندی که تقریباً با دولت ملی پیوند خورده، مبتنی بر تعاریف متعدد مورد مناقشه است، اما در بحث حاضر تعریف مورد استفاده هال و هلد برای پرداختن به بحث مورد نظر است. «این مدل، مبتنی بر سه مؤلفه اساسی عضویت (فراگیری یا استثناها و محدودیت‌ها) حقوق و تکالیف متقابل و مشارکت در حوزه سیاسی است.» (Hall and Held, 1989: 175) بسیاری از مدل‌های به کار رفته برای تعریف شهروندی، برای تشریح این واژه در شرایط کنونی نارسا هستند. همچنان که *بیووال* دیویس (Yuval Davis) به درستی اشاره می‌کند: «مفهوم اجتماع (Community) که در نظریه مارشال به کار رفته خیلی مبهم است به گونه‌ای که از یک «روستا» (Village) به دهکده جهانی (Global Village) گسترش می‌یابد و از این رو چند بعدی بودن شهروندی را منعکس می‌کند. با این حال هم زمان، مفهوم «اجتماع» در نظریه شهروندی، یک «حس قوی تعلق» و هویت ملی را موجب می‌شود که شهروندی آن را مهیا می‌سازد.» (Yuval, 1997: 70)

با این پارادوکس ذهنی و با این پیشنهاد که تعاریف شهروندی موجود برای بررسی مشکلات دنیای معاصر نارسا هستند، شکل جدیدی از شهروندی را که مبتنی بر روابط بدون واسطه بین فرد و کره زمین است، ارائه می‌دهیم. این شکل جدید نمی‌تواند در مفهوم مدرن آن قراردادگرا (Contractual) باشد بلکه عملگرا (Per-formative) است. افراد همیشه به عنوان شهروندان جهانی فعال رفتار نمی‌کنند، بلکه شرایط برای آن‌ها فراهم است تا شهروندی را اعمال کنند. با این حال، واقعیت مهم، نقش اساسی دولت به عنوان مکانی است که در چهارچوب آن این رویه‌ها اتفاق می‌افتد. البته ادعا این نیست که ما شهروندی جهانی را شناسایی کرده‌ایم؛ بلکه صرفاً هدف، نشان دادن این امر است که شهروندی ایجاد می‌شود و نوعی از شهروندی که ما به عنوان مدل واقعی شهروندی (مدل دولت - ملی) پذیرفته‌ایم، از طرف نیروهای جهانی (Forces of Globality) که بر زندگی روزمره افراد اثر می‌گذارند، در معرض تهدید است.

۱- مفهوم شهروندی جهانی

واژه شهروندی به هویت بین شخص و یک شهر، دولت یا ملت و حق آن‌ها به کار کردن، زندگی کردن و مشارکت سیاسی در یک حوزه جغرافیایی خاص اشاره دارد. ترکیب

این عبارت با واژه «جهانی»، نوعاً شخص را با هویت «جامعه جهانی» تعریف کرده و این هویت را مقدم بر هویتشان به عنوان شهروند یک ملت یا مکان خاص می‌داند. ایده این است که هویت شخص فراتر از جغرافیا یا مرزهای سیاسی قرار دارد و مسئولیت‌ها و حق‌ها ناشی از عضویت در یک طبقه وسیع‌تر «انسانیت» است. البته این امر به آن معنا نیست که این افراد، ملیت یا هویت‌های محلی‌شان را بی ارزش تلقی کرده یا از آن صرفه‌نظر کنند، بلکه آن‌ها را نسبت به عضویت در یک جامعه جهانی، فرعی و ثانویه می‌دانند. شهروند جهانی می‌تواند در برخی زمینه‌ها به یک نوع از اصول اخلاقی یا فلسفه اخلاقی دلالت کند که در آن ایده اساسی این است که واقعیت‌های بنیادین اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی جهان امروز بایستی در همه سطوح توسط اشخاص، سازمان‌های جامعه مدنی، اجتماعات و دولت‌های ملی از طریق یک نگاه جهانی مدنظر قرار گیرد. این مفهوم به یک نگرش جهانی کلی و از نظر فرهنگی و زیست محیطی فراگیر اشاره دارد که ارتباطات متقابل امور را می‌پذیرد. در این مفهوم مرزهای سیاسی و جغرافیایی خارج از موضوع تلقی شده و راه‌حل‌های مربوط به چالش‌های امروز فراتر از نگاه مضیق منافع ملی دیده می‌شود.^۱

شهروندان جهانی، کمتر به واسطه ضمانت اجرای حقوقی تعریف می‌شوند، بلکه به واسطه انجمن و سازمان، قابل تعریف بوده و متفاوت از شهروندی ملی است. «از آنجا که هیچ دیوان‌سالاری جهانی، برای مجازات و حمایت از شهروندان جهانی وجود ندارد و علی‌رغم مدل جذاب اتحادیه اروپا، شهروندی جهانی در قلمرو عملکرد افراد برای زندگی، کار و تفریح در چهارچوب هنجارها و وضعیت‌های فراملی باقی مانده است که مرزها و حاکمیت ملی را به چالش می‌کشد.» (Taso, 2015: 5) در حقیقت «همه حق‌ها و تکالیف اعطایی به شهروندان جهانی، از خود شهروندان، افزایش توجه عمومی به حق‌های جهانی، افزایش مهاجرت افراد در سراسر جهان و تمایل روزافزون به استاندارد کردن شهروندی نشأت می‌گیرد.» (Taso, 2015: 9)

فالک پنج دسته از شهروندان جهانی را شناسایی می‌کند:

1. Global citizenship, Available at: https://en.wikipedia.org/wiki/Global_citizenship, Retrieved 2016-8-10.

۱. اصلاح‌طلبان جهانی؛
۲. تجار جهانی نخبه؛
۳. مدیران زیست محیطی جهانی؛
۴. منطقه‌گرایان با آگاهی سیاسی؛
۵. فعالان فراملی. (Falk, 1994: 6)

۲- ارکان شهروندی جهانی

در این بحث به چهار رکن شهروندی جهانی می‌پردازیم که عبارت‌اند از:

۲-۱- مشارکت: از دموکراسی لیبرال به جامعه اطلاعاتی

وارد کردن مشارکت در هر تعریفی از شهروندی، در وهله اول مبنی بر منطق ارتباط بین شهروندی و دموکراسی است. هرچند در استدلال‌های مربوط به گستره جهانی شدن، این نکته اساسی است که دموکراسی مبتنی بر دولت ملی، حدی از بحران را به خاطر اثرات بیرونی طی می‌کند اما بایستی محتاط بوده و به یاد داشته باشیم که دموکراسی، یک واژه مورد مناقشه است. تمایز کلاسیک، تفکیک بین مدل‌های دموکراسی نماینده‌ای و مشارکتی است. بر اساس دموکراسی نماینده‌ای، حکومت برای نمایندگی اراده مردم انتخاب می‌شود.^۱ حداقل دو چالش متمایز بر این شکل دموکراسی قابل شناسایی است: یکی، اهمیت فزاینده نهادهای سیاسی رسمی است که فراتر از سطح دولت ملی عمل می‌کند و می‌تواند بر دموکراسی‌های ملی از طریق دکنترین حقوق بین‌الملل اعمال قدرت کند. افرادی که از توسعه نظام سیاسی بین‌المللی در کنار مدل عقلی-سود انگارانه از دولت ملی حمایت می‌کنند شامل «فدرالیست‌ها» (Federalists) و «کارکردگرایان» (Functionalists) هستند.

چالش دوم بر دموکراسی نمایندگی دولت ملی مبتنی بر نقش جنبش‌های اجتماعی به عنوان نمایندگان اراده مردم است. این واقعیت درست است که در حالی که در بسیاری از کشورها در عضویت احزاب سیاسی ملی و مشارکت شهروندان در انتخابات کاهش محسوسی وجود دارد، با این حال، عضویت جنبش‌هایی که با موضوعات فراملی چون حقوق بشر، اکولوژی و فقر

۱. نک: همتی، ۱۳۹۳: ۸۳.

جهانی مرتبط هستند، رو به افزایش است. این تمایل آشکارا ادعاهایی را که درباره کاهش مشروعیت سیاست‌های دولت ملی مطرح شده است، تقویت می‌کند.^۱

با این حال، این چرخش خاص از سیاست‌های ملی به سمت جنبش‌های اجتماعی، همه چهار چالش را که در بحث حاضر تحت عنوان ارکان شهروندی جهانی مطرح می‌شود را منعکس می‌سازد. دموکراسی نماینده‌ای در عین حال که یک نظام سیاسی در مفهوم کامل است، خود، امری مشارکتی نیز هست که یکی از مؤلفه‌های این نظام است. با این حال، مشارکت می‌تواند چیزی بیش از رأی دادن اتفاقی و فرعی باشد. مشارکت مزبور لازم نیست متضمن دموکراسی مستقیم از نوع روسوئی باشد. حداقل آنچه بدیهی است این است که این مشارکت می‌تواند به صورت واقعی زمانی معتبر باشد که برخی الزامات مربوط به دسترسی اجتناب‌ناپذیر به اطلاعات را برآورده سازد. اگر این دسترسی به اطلاعات محدود است، در آن صورت، ادعاهای مطرح راجع به نظام دموکراتیک مبنی بر مشارکتی بودن، مشروعیت خودشان را از دست می‌دهند. این امر یک چالش آشکار بر ایده مدرن شهروندی ایجاد می‌کند که عمدتاً درون حوزه سیاسی قرار داشته و لازمه‌اش نظامی از سازماندهی سیاسی - ملی است که خودش ذاتاً مرتبط با مدرنیته اقتصادی است. «اگر شهروندی تا حد زیادی مربوط به مشارکت سیاسی است، در آن صورت، ضرورتاً پا به پای ایده دموکراسی پیش می‌روند. دموکراسی درباره تضمین دسترسی عام به فرآیند تصمیم‌گیری است.» (O' Byrne, 2005: 202)

کثرت‌گرایان معتقدند، قدرت می‌تواند در دموکراسی توسط همه شهروندان اعمال شود. قدرت به نحو ملموس هم مستقیماً از طریق نظام سیاسی (به‌زعم واقع‌گرایان سیاسی) تعیین می‌شود و هم به صورت غیرمستقیم از طریق کنترل اقتصادی (به‌زعم مارکیست‌ها). اگر قائل به این باشیم که قدرت مربوط به کنترل اطلاعات است، در آن صورت، این آرمان دموکراتیک و این فرض که شهروندی مبتنی بر مشارکت فعال در حوزه سیاسی است، موضوعیت خود را از دست می‌دهد. فناوری‌های ارتباطی جدید، فراتر از محدودیت‌های ناشی از ساز و کارهای جغرافیایی قرار دارد. به علاوه، این اطلاعات به گونه‌ای که تصمیم‌گیری سیاسی در نسل‌های قبلی تنظیم و کنترل می‌شد، تنظیم نمی‌گردد. اطلاعات مرزهای ملی را در

1. See: O' Byrne, 2005: 202.

می‌نوردد و رویه‌های سیاسی جهانی را شکل می‌دهد. در واقع، حجم عظیمی از اطلاعات مزبور در اینترنت توسط برخی از افراد به عنوان گامی مثبت به سمت یک شکل دموکراتیک آزاد، اجتناب‌ناپذیر و واقعی از مشارکت فعال در سطح جهانی تلقی می‌شود. حتی امکان بالقوه فناوری‌های جدید برای گشودن افق‌هایی از شکل جدید شهروند جهان وطنی را آشکار می‌سازد. همان‌گونه که استفنی (Stephanie) می‌گوید، «همان فناوری‌هایی که از اقتصاد جهانی حمایت می‌کند، امکان «اقدام سیاسی و اجتماعی» را فراهم می‌سازد که فراتر از مرزهای ملی است و منجر به توسعه شبکه‌هایی می‌گردد که شهروندان را به مشارکت فعال در سراسر جهان قادر ساخته و شکل‌گیری اجتماعات واقعی را که فراتر از مرزهای سنتی درک و فهم بشری است، تسهیل می‌کند.» (O`Byrne, 2005: 204)

شهروندان جهانی می‌توانند پیوندهای بین مشارکت مدنی و جغرافیایی را باز تعریف کنند. فضاها و حوزه‌های الکترونیک که محدود به فضا و زمان نیست، به صورت بالقوه سازوکارهای جدیدی برای دموکراسی مشارکتی است. (Taso, 2015: 8)

دسترسی به اطلاعات، ابزارهای اطلاعات اساسی است اما همگانی نیست و لازم است در مقام اتخاذ یک گام مثبت به سمت فناوری اطلاعات به‌عنوان ابزار گسترش حقوق اجتماعی شهروندی، این مسأله را مدنظر قرار دهیم.^۱ باید این سؤال را از خود پرسیم که چگونه این فناوری اطلاعات می‌تواند برای پیشبرد منطق شهروندی اجتماعی اعمال گردد.^۲ هم بن کونینگام (Ben Cunningham) و هم الکس لیفسون (Alex Lifeson) نگرانی خود را درباره مسئله دسترسی بیان می‌کنند. لیفسون با اشاره خاص به امکان شهروندی جهان وطنی، آن را این گونه تشریح می‌کند:

«برای این که ارتباطات بر مبنای جهانی مؤثر شود، هر فردی ... باید ... به نوعی به نظام ارتباطی که بتواند از طریق آن با سایر کشورها و سازمان‌ها از سراسر جهان ارتباط برقرار کند، دسترسی داشته باشد ... برخی کشورها هستند که به فناوری اطلاعات جهانی دسترسی ندارند و از این رو حذف شده و احتمالاً پیشرفت علمی در ارتباطات را از دست می‌دهند. بنابراین بخش‌هایی از جهان وجود دارد که نمی‌دانند در جهان پیرامون خود چه می‌گذرد. اما

1. See: Ardigo, 1989: 22-24.

2. See: Beardon, 1993.

... بین احزاب سیاسی در این کشورها، جنبشی برای حمایت از سیاست‌هایی که دسترسی هر کودک در هر مدرسه‌ای به فناوری اطلاعات و تسهیلات ارتباطی بر مبنای جهانی را فراهم می‌سازد، وجود دارد. از این رو، این سؤال دربارهٔ ملت‌هایی که ناتوان از دسترسی به این فناوری‌ها هستند و اساساً از جامعه یا فرهنگی که فناوری اطلاعات را به کار می‌گیرند، حذف می‌شوند، باقی است». آنچه که در خطر است، بر افتادن تفکیک‌های اجتماعی مسلّم نیست همچنان که برخی کثرت‌گرایان رادیکال ممکن است، استدلال کنند، بلکه ظهور نوعی از «شهروندی اطلاعاتی» است. (O' Byrne, 2005:205)

به نظراسکات لاش، این گذر به جامعهٔ اطلاعاتی، نوع خاصی از ساختار طبقاتی را ایجاد می‌کند. او استدلال می‌کند که یک طبقهٔ زیرین جدید از اطلاعات جدید و ساختارهای ارتباطی نه تنها در اشتغال محدود، غیر حرفه‌ای، پاره وقت و با پرداخت پایین بلکه در مکان جغرافیایی است. در نتیجه، درون شهر یک تمایز قوی بین بخش‌های از نظر فنی فعال و بخش‌های از نظر فنی غیر فعال شکل می‌گیرد و به موازات این که حوزهٔ عمومی بیشتر بر این اطلاعات و ساختارهای ارتباطی مبتنی می‌شود، «محرومیت از آن‌ها، محرومیت از شهروندی و به صورت مؤثر محرومیت سیاسی و فرهنگی از جامعهٔ مدنی نیز بیشتر می‌شود ... حقوق شهروندی در مدرنیته بسیط (Simple Modernity) با ویژگی‌هایی نظیر برابری در برابر قانون، حقوق سیاسی و حقوق اجتماعی دولت رفاه شناخته می‌شود.» (Lash, 1994: 132-133)

این شهروندی جدید که طبقهٔ زیرین جدید از آن محروم می‌شود، دیگر شهروندی اجتماعی نیست بلکه شهروندی فرهنگی است. افرادی که محروم می‌شوند عبارت‌اند از: ۱- اقشار کارگر و فقیر؛ ۲- مهاجرانی که در اقتصاد غیررسمی مشغول‌اند؛ ۳- زنان.

با این حال دسترسی آزاد فزاینده به نظام آموزشی به این معنا است که این گروه‌ها به صورت فوری از اطلاعات و ساختارهای ارتباطی جدید محروم نمی‌شوند بلکه در مرحلهٔ نیروی کار محروم می‌شوند. به همین شکل آنها از مشارکت در رسانه‌های گروهی به عنوان دریافت‌کنندهٔ اطلاعات و تصاویر محروم نمی‌شوند، بلکه آن‌ها از کنترل و اثرگذاری بر این رسانه‌ها محروم می‌شوند.^۱

1. See: Lash, 1994: 134.

باید به این امر بُعد فرهنگی را نیز اضافه کرد. نابرابری‌های فرهنگی و اقتصادی تقسیم جامعه به افرادی که به «ابزارهای فشار» دسترسی دارند و افرادی را که به ابزارهای مزبور دسترسی ندارند^۱، اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. افراد فاقد سرمایه اقتصادی یا فرهنگی کافی برای مشارکت در نظم جدید مبتنی بر اطلاعات در خطر شکل‌گیری طبقات پایین چند لایه اقتصادی - فرهنگی و اطلاعاتی هستند. به صورت کوتاه، «اگر اطلاعات قدرت است، در آن صورت توزیع نابرابر ظرفیت پردازش اطلاعات، توزیع نابرابر قدرت را ایجاد می‌کند.» (Beardon, 1993: 9) فناوری مرزها و نابرابری‌های جدیدی حتی در گردش جدید اطلاعات و تعاملات غیر فردی ایجاد می‌کند.^۲

با این حال، این امر تا حدودی به خاطر گردش ارتباطات است که ما حتی نقش دولت ملی را به چالش می‌کشیم. زمانی که اطلاعات به گونه‌ای تنظیم و کنترل شود که آن را تابع منطق سیاسی نماید، نظام سیاسی که در چهارچوب مرزهای دولت عمل می‌کند، بدون چالش باقی می‌ماند. حقوق شهروندان وابسته به قوانین و شرایط ملی شده و تکالیف آن‌ها نسبت به آن ملت تداوم پیدا می‌کند. درون دولت‌های ملی دموکراتیک، حوزه سیاسی مسلط با این نگرش تداوم پیدا می‌کند که شهروندان خود را به عنوان دارندگان محاسبه‌گر حقوق و تکالیف مزبور تصور می‌کنند و از این رو شدیداً وابسته به جامعه‌ای است که ارزش و سرمایه خود را بر کار اجتماعی مبتنی می‌کند. بنابراین، حقوق رفاهی در راستای ایجاد توازن در نابرابری‌های اقتصادی و حق‌های دموکراتیک در راستای فراهم کردن فرآیند مشارکت سیاسی شکل می‌گیرد. در مفهوم عام کلمه، مدرنیته یا حداقل مدرنیته ابزاری (Instrumental Modernity) از طریق تسلط در قدرت شناخته می‌شود. یکی قدرت نظام فرعی سیاسی (Political Sub - System) است که در سطح دولت ملی عمل می‌کند و دیگری نظام فرعی اقتصادی (Economic Sub - System) است که در سطح بازار آزاد سرمایه‌داری جهانی فعالیت می‌کند. قابل انکار نیست که دسترسی فزاینده اشکال جهانی ارتباطات به این شکل از دموکراسی ارتباطی تقویت می‌کند و نیز قابل انکار نیست که گسترش جهانی اطلاعات همراه با کاهش پاسخ‌گویی و مشروعیت داده شده به نهادهای

1. See: O'Byrne, 1997: 73-89.

2. See: Oommen, 1995: 262-3.

سیاسی ملی، یک چالش جدی بر مفروضات مطرح درباره ماهیت دموکراسی و به صورت گسترده درباره ماهیت شهروندی تحمیل می‌کند. اگر چه اقدامات آزمایشی به سمت دموکراتیزه کردن جهانی وجود دارد، همان گونه که بسیاری نشان داده‌اند، ابزارهایی که از طریق آن یک شهروند می‌تواند از این اشکال جدید ارتباطات استفاده نماید و نیز دسترسی به اطلاعات، محدود است.^۱

۲-۲- تکالیف: از منافع ملی به سمت احیای سیاره

دغدغه برای توازن اکولوژیکی جهانی می‌تواند به عنوان بُعد متفاوت و عوارض نامطلوب پیشرفت‌های فزاینده فنی مرتبط با مدرنیته تلقی گردد و یک نظریه‌پرداز منتقد ممکن است آن را به عنوان آگاهی از پیامدهای علم «خارج از کنترل» و آغاز «جامعه پر خطر» تصور نماید.^۲

اگر مدرنیته کنترل بر طبیعت را مورد تأکید قرار می‌داد، «پست مدرنیته» درباره سیاست‌های مورد مناقشه زندگی با طبیعت مطرح است. اما این دغدغه همچنین بخشی از یک تغییر گسترده در ارزش‌ها از چهارچوب ملی به سمت موضوعات جهانی است. در حالی که عضویت سازمان‌های سیاسی ملی (همانند احزاب سیاسی و اتحادیه‌های تجاری) در سال‌های اخیر کاهش یافته، عضویت جنبش‌های مختلف اجتماعی جدید با محوریت جهانی همانند عفو بین‌الملل یا صلح سبز افزایش یافته است. این نوع از فعالیت که مرتبط با «ارزش‌های فرامادی» (Post – Material Values) است، می‌تواند به خوبی یک طبقه جدید را تشکیل دهد اما همان گونه که اسکوگن (Skogen) اشاره می‌کند، نمی‌تواند به فعالیت اقتصادی فرو کاسته شود.^۳

کوت‌گراو و داف، نگرش مشابهی از نقش این گروه‌های ذینفع جدید را می‌پذیرد که ریشه در سیاست‌های طبقاتی ندارد. در واقع سیاست‌های سیاسی حزبی رو به کاهش است در حالی که محیط‌زیست‌گرایان، ایدئولوژی جامعه صنعتی مدرن را به چالش می‌کشند.^۴

1. See: O' Byrne, 1997: 208-9.

2. See: Beck, 1992: 2.

3. See: Skogen, 1996: 459.

4. See: Cotgrove and Duff, 1980: 333.

البته می‌توان این امر را توسعه داده و اضافه کرد که آن‌ها همچنین، ایدئولوژی جوامع مدرن مقید به دولت ملی را به چالش می‌کشند. این امر چالش دوم بر مدل شهروندی ملی و به ویژه ایده حقوق و تکالیف را مطرح می‌سازد. در مدل ملی، این جنبه از شهروندی اساساً یک مبنای قراردادگرایی دارد: پاره‌ای حق‌ها به شهروندان در عوض قبول پاره‌ای مسئولیت‌ها داده می‌شود. به صورت آرمانی، این امر یک ساز و کار متقابل است و شامل پایه‌گذاری یک رابطه خاص بین فرد و دولت است. *استوارت* این چالش را به روشنی بیان می‌کند:

«ظهور سیاست‌های سبز، رابطه‌ای پیچیده با سیاست‌های جدید شهروندی دارد. سیاست‌های سبز آرمان‌های شهروندی را از طریق جهانی شدن حسی از اجتماع به همراه تأکید جدید بر مسئولیت فردی بیان می‌کند. این سیاست‌ها همچنین بحث شهروندی اجتماعی را با استناد سیاست‌های سبز، به عاملی خارج از جامعه انسانی یعنی حوزه زیست سیاره زمین، به چالش می‌کشد.» (Steward, 1991:66)

از این رو، در زمینه شهروندی اکولوژیکی، قرارداد اجتماعی بین شهروند و دولت که در مدل دولت ملی ضروری است، با رابطه متقابل بین انسان (به‌عنوان شهروند) و سیاره جایگزین می‌شود. حق‌های مورد استناد به شهروندان سیاره زمین، ضرورتاً حقوق بشر بوده که همه افراد از آن بهره‌مند می‌شوند. تکالیف ناظر به شهروندان، تکالیف نسبت به جهان به عنوان کل، برای حفظ امنیت و حمایت از سیاره می‌باشد.

اگر ما در مقام تغییر زبان فلسفه قراردادگرا (Language of Contractarian Philosophy) هستیم، می‌توان دید که در مدل ملی، دولت که ما پاره‌ای تکالیف و تعهدات نسبت به آن دادیم، یک واحد انتزاعی نیست بلکه در واقع تجلی جمعی (Collective Manifestation) شهروندان است.^۱ از این رو، با پذیرش پاره‌ای تکالیف نسبت به آن، ما ارزش حقوق شهروندی را تقویت می‌کنیم. دولت ملی، شکلی از جامعه و نیز شکلی از سازمان سیاسی است. رابطه قراردادی بین شهروند و دولت بما هو نیست بلکه بین شهروند و جامعه‌ای است که شهروندان متعلق به آن هستند. زیرا با پذیرش برخی تعهدات نسبت به آن جامعه، فرد در فرآیندی مشارکت می‌کند که جایگاه او را در جامعه تقویت و از

1. See: Donati, 1995: 313.

حقوق او حمایت می‌کند. بازسازی مفاهیم حق و تکلیف به صورت شفاف توسط استوارت بیان شده است:

«شهروندی سیاره زمین ... در بر دارنده یک حس جدید از موضوع سیاسی جهان شمول فراتر از زمینه دولت ملی سنتی است و یک آگاهی جدید از برابری از دیدگاه وابستگی مشترک ما به طبیعت است. شهروندی جهانی حق بر میراث مشترک بشریت را بدون توجه به ملت بیان می‌کند ... تکلیف ملازم شهروندی ... خود در بر دارنده برخی عناصر ضروری مالکیت محلی و ملی است. فرد فرد شهروندان نیز مکلف به مراقبت از سیاره هستند.» (Steward, 199: 74-5)

وان استن برگ تمایزی بین «شهروندان جهان» (World Citizens) و «شهروندان سیاره» (Earth Citizens) قائل است که اولی از تسهیلات زمین برای اعمال وظایف روزانه خود بدون ملاحظه خود زمین استفاده می‌کند. دومی، شهروندان آگاه جهان هستند که خودشان را به عنوان بخشی از طبیعت و نه جدا از آن می‌پذیرند و از این رو پاره‌ای مسئولیت‌ها نسبت به آن دارند.^۱ کافی است بگوییم، که موضوعات مهمی چون پدیده اصلی تهدید کننده گونه‌های انسانی و طبیعت، یعنی حوادث اکولوژیکی، تهدیدات هسته‌ای و ایدز، همگی دغدغه‌های جهانی هستند.^۲ این تعهدات بیانگر آن است که ما نیاز داریم، ماهیت رابطه بین فرد و جامعه و ایده حقوق و تکالیف متقابل را مدنظر قرار دهیم.

۲-۳- حق‌ها: از شهروندی به انسانیت

حقوق بشر به‌عنوان هسته بحث حقوق بین‌الملل، روابط بین‌الملل و سیاست ظاهر شده است و این امر تا حدودی به دلیل نسل‌کشی توسط دولت‌های منتخب (به ویژه نازی‌ها در جنگ جهانی دوم) انجام شد و بخشی نیز به دلیل وحدت تدریجی جهان بوده است.^۳

با این حال، جامعه‌شناسی به ندرت به حقوق بشر به‌عنوان موضوع قابل تمرکز نگریسته است. این امر نیز تا حدودی به دلیل ماهیت انتزاعی و ادعاهای آن‌ها در مطلق‌گرایی (Absolutism) و بنیادگرایی (Foundationalism) است که اغلب به عنوان «ذات‌گرایی» (Essentialism) توسط سنت‌های جامعه‌شناختی که به صورت فزاینده از نسبی‌گرایی تأثیر

1. See: O'Byrne, 1997:212.

2. See: Robertson, 1992: 133.

3. See: Cassese, 1990: 2.

پذیرفته است، کنار گذاشته می‌شود. به همین شکل، مارکیست‌ها با تبعیت از مارکس، این حق‌ها را به‌عنوان «حق‌های سرمایه‌داری» (Bourgeois Rights) کنار گذاشته‌اند. ترنر به درستی استدلال می‌کند که این بی‌توجهی به اهمیت حقوق بشر نمی‌تواند ادامه پیدا کند. پناهندگان و بومیان از دیدگاه شهروندی به آسانی قابل اسکان نیستند اما به‌عنوان بشر به درستی در زمرهٔ بحث‌های حقوق بشری قرار می‌گیرند.^۱ مزایای جامعه‌شناسی حقوق بشر در جهان‌شمولی، جهانی بودن (Globality) و آزادی آن‌ها از ایدئولوژی‌های حکومت‌ها است. ترنر ظهور یک دکترین پذیرفته شده از حقوق بشر را نه تنها به عنوان مرحلهٔ اساسی، بلکه مرحلهٔ ضروری در مدرنیزاسیون می‌داند. او به نفع «بیان یک انسانیت مشترک فراتر از فرهنگ‌ها» استدلال می‌کند. به نظر ترنر، مشکلات مرتبط با حق‌ها می‌تواند با اشاره به جامعه‌شناسی بدن (Sociology of Body) و با درک و فهم از ماهیت عام ضعف اخلاقی بشر (Universal Nature of Human Frailty) بر طرف شود. یک دلیل مهم دیگری نیز دربارهٔ این که چرا جامعه‌شناسی نسبت به اهمیت حقوق بشر بی‌توجه است؛ وجود دارد. این امر به خاطر طرح و هدف خود این رشته است که تا مدل‌های طولانی با بحث ملت‌سازی گره خورده است. با لحاظ این ارتباط بین جامعه‌شناسی و ملت‌سازی، مایهٔ تعجب نیست که این رشته همیشه مرتبط با حقوق شهروندی (که درون جامعهٔ دولت - ملت شناخته می‌شود) بوده است تا حقوق بشر. از این رو، به موازات اینکه جامعه‌شناسی به صورت روزافزون از جامعهٔ جهانی معاصر (Contemporary World Society) آگاه می‌گردد، دل مشغولی آن با حقوق شهروندی ملی به سمت دغدغهٔ حق‌های شهروندی جهان (World Citizenship Rights) یعنی حقوق بشر تغییر می‌یابد. حقوق بشر در حال حاضر در هر طرحی از شمولیت جهانی (Global Inclusion) امری ضروری تلقی می‌شود. در این باره لازم است، به توسعهٔ ایده حق‌ها در مدرنیته از نظر روبرتو بائو اشاره شود. بائو این امر را به‌عنوان بخشی از فرآیند گفتمانی مطرح و استدلال می‌کند که این فرآیند سه مرحلهٔ کلیدی را طی کرده است:

«۱. دکترین فلسفی از حقوق طبیعی جهان‌شمول که اگر چه ریشه در اندیشه‌های رواقی دارد، به عنوان یک چهارچوب نظام‌مند از تحلیل فلسفی با لاک ظاهر شد؛

1. See: Turner, 1993: 180.

۲. بیان واقعی حق‌های موضوعه که در دولت- ملی سیاسی به‌عنوان حقوق شهروندان مطرح شد؛

۳. ترکیبی از دو مورد قبلی، حق‌ها به‌عنوان جهان‌شمول و موضوعه، که تنها بعد از اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ فراهم شد.» (Bobbio, 1996: 17)

مطمئنناً، شناسایی حقوق بشر توسط سازمان ملل متحد برای فهم جهانی شدن اساسی است.^۱ با این حال بابیو خود می‌پذیرد که اعلامیه جهانی «تنها شروع یک فرآیند طولانی است که پیامدهای آن را ما نمی‌توانیم تشخیص دهیم.» (Bobbio, 1996: 17)

وجود اعلامیه جهانی حقوق بشر در حقوق بین‌الملل به ما اجازه می‌دهد یا در واقع ملزم می‌کند تا ایده حقوق بشر را باز اندیشی کنیم. این حق‌ها دیگر ادعاهای انتزاعی به دکتترین فلسفی نیست بلکه به‌عنوان اهداف عملی قابل حصول وجود دارند. آن‌ها عملگرایی عصری را منعکس می‌کنند که توان بالقوه برای نسل‌کشی انسانی را دیده است. جهانی شدن، تداوم مدرنیزاسیون نیست بلکه اقتضای متفاوتی نیز دارد. جهانی بودن یک مفهوم فرهنگی و جمع‌گرا از حق‌ها به همراه ماهیت فردگرایی حق‌ها را که در مدرنیته مفروض گرفته می‌شد، مجاز می‌سازد. البته جنبش‌های اجتماعی نقش مهمی را به‌عنوان دارندگان حقوق شهروندی ایفا می‌کند. ترنر از کمک‌های ارزنده جنبش‌های اجتماعی در توسعه پاره‌ای از حق‌ها بحث می‌کند.^۲ مسلماً، اتحادیه‌های تجاری و گروه‌های زنان در حصول برخی حقوق شهروندی برای کارگران و زنان موفق بوده است. جنبش‌های اجتماعی اخیر بیشتر دغدغه موضوعات جهانی را دارند و در نبود یک مجمع دموکراتیک منتخب جهانی، آن‌ها به‌عنوان سخنگویان ما عمل کرده و بر حقوق و مسئولیت‌های ما تأکید دارند در اینجا دو نکته بایستی اینجا مطرح گردد: نکته اول، در برگیرنده رابطه بین حقوق بشر و دموکراسی است. در حالی که بابیو رابطه جدایی‌ناپذیر بین این دو را می‌پذیرد، با دقت تأکید دارد که حقوق بشر بایستی در بستر تاریخی قرار داده شود. دموکراسی، حق بر رأی را در مفهوم جهان‌شمول حمل نمی‌کند. برای مثال کودکان از فرآیند دموکراسی سودانگار (Utilitarian Democracy) محروم هستند در حالی که به‌عنوان افراد انسانی دارای حق هستند. البته دموکراسی سودانگار،

1. See: Robertson, 1992: 27.

2. See: Turner, 1993: 13.

دشمن حق‌های جهان‌شمول است. حداقل در برداشت ناقص و خام، اکثریت مقدم بر حقوق اقلیت خواهد بود. حقوق بشر تنها می‌تواند مکان سیاسی واقعی خود را در زمینه دموکراسی ارتباطی (Communicative, or Discursive Democracy) پیدا کند.

مطلب دوم، از «سیاست تفاوت» (Politics of Difference) نشأت می‌گیرد. اتهام صورت گرفته علیه حقوق بشر مبنی بر این که آن‌ها حق‌های غربی، فردگرا، لیبرال و سرمایه‌داری هستند تا حد زیادی ادعای معتبری است. البته به این معنا نیست که آن‌ها بایستی کنار گذاشته شوند. جهانی شدن و فردی شدن هویت فرهنگی بایستی بیانگر روش‌هایی باشد که بر اساس آن حقوق بشر بتواند واقعاً جهانی باشد. آن‌ها ما را به شناسایی اهمیت تفاوت و احترام بیشتر به حق بنیادین آزادی و حیثیت فردی رهنمون می‌سازد.

جامعه‌شناسی و جامعه جهانی معاصر، می‌تواند جهان‌شمولی حقوق بشر مبتنی بر ارزش و اعتبار برابر همه زندگی انسانی را به رسمیت بشناسد که مبنای آن این ادعای مشهور کانت است که زندگی انسانی باید غایت بالذات باشد و نباید ابزاری برای یک هدف باشد. هیچ زندگی مهم‌تر از زندگی دیگری نیست و این امر بدون توجه به قومیت یا رنگ یا جنس یا عقیده است. اما در عین حال، امکان دیگری برای شناسایی بیشتر حق‌های جمعی وجود دارد که قابل اعمال برای گروه‌های قومی، زبانی و مذهبی است. یک قرائت واقعی و منطقی می‌تواند «دیگری بودن» (Otherness) را مثل یک سیاست تفاوت بنیادی ببیند. جهانی شدن اجازه طرح بحث مربوط به حقوق بشر را در چهارچوب حوزه بحث عمومی بین فرهنگ‌ها می‌دهد. حقوق بشر می‌تواند در مفهوم عملی و انتزاعی جهان‌شمول باشد. ضروری است تا این امر را در دنیای معاصر درک نماییم. زیرا که هویت‌های کثرت‌گرا امری معمول بوده، به گونه‌ای که این هویت اجتماعی - فرهنگی نمی‌تواند به تعاریف ساده از تابعیت یا قومیت فرو کاسته شود.^۱

۲-۴- عضویت - از دولت سیاسی به جامعه چند فرهنگی

در دولت ملت مدرن، شهروندی اساساً بیانگر عضویت جامعه سیاسی است. این عضویت موافق برتری بعد سیاسی و دغدغه روشنگرانه برای سازماندهی منطقی و شناسایی

1. See: O, Byrne, 1997: 218-19.

رسمی بود. شهروندی به این معنا به آسانی قابل شناسائی بود. به این معنا که عضویت، در امتداد راهکارهای حقیقی چون شمولیت و عدم شمولیت تعریف می‌شد، اما این تعریف محدود از دیدگاه اشکال مختلف شناسایی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که فراتر از مرزهای ملی است، غیرمنطقی بوده است. از این رو، «چند فرهنگ گرای» (Multiculturalism) چالش چهارم را بر مدل دولت ملی، چالش بر ایده عضویت و از آن طریق بر ایده حقوق اجتماعی، ارائه می‌کند. جایی که این موارد در گذشته بر اساس موضوعات شمولیت و عدم شمولیت تعریف شده است.

این چالش پیش فرض می‌گیرد که نوع هویت‌های «با ثبات» (که در مدل دولت ملت هسته اصلی است) فرو پاشیده است. مهاجرت و گردش جهانی مستمر افراد ما را وادار به پذیرش این مسئله می‌کند که شناسایی فرهنگی یا ملی مردم نمی‌تواند به سادگی مرتبط با کشور محل اقامت باشد حتی اگر آن‌ها شهروندان آن کشور باشند. در عوض، مردم با نشان دادن آنچه *استوارت هال* و دیگران «هویت‌های جدید» یا «قومیت‌های جدید» می‌نامند، ممکن است، حسی از تعلق به کشور دیگر را آشکار سازد که ایده یک شهروند را که بیان کننده وفاداری و تعهد انحصاری به کشور میزبان است، زیر سؤال می‌برد.^۱

چالش‌های مطرح شده علیه نظریه شهروندی به واسطه سیاست شناسایی، محدود به عوامل صرفاً فرهنگی نیست. جهانی شدن، امکان مسافرت جهانی، شبکه‌های اجتماعی جهانی و ارتباطات جهانی را که تهدید کننده جدی قلمرو ملی هستند، فراهم می‌سازد. به همین اندازه جنبه مهم دیگر سیاست‌های شناسایی شامل ظهور هویت‌ها درون قلمرو ملی است. جهانی شدن سیاسی با گرفتن برخی از اختیارات و قدرت دولت ملی، همه نوع احتمالات را برای شکوفایی هویت‌های منطقه‌ای فراهم می‌سازد. شرایط جهانی شده، این نوع از عضویت چند فرهنگی و کثرت‌گرا را برای جایگزینی با چارچوب یکسان‌سازی شده و مبتنی بر فرهنگ انحصاری ممکن ساخته است که بر اساس شرایط دولت - ملت برای فرآیند ملت سازی اساسی بود.^۲

1. See: Hall, 1997: 3.

2. See: O'Byrne, 1997: 221.

۳- فعال ساختن شهروندی جهانی

برای اینکه شهروندی جهانی معنای واقعی داشته باشد، ما بایستی محدودیت‌ها، پیامدها و کاربردهای احتمالی آن در زمینه‌هایی چون رویه سیاسی، آموزش و رفاه و نیز نقش دولت ملی را به رسمیت بشناسیم اما نباید این واقعیت ساده را نادیده بگیریم که بر اساس شرایط جهانی شده، این شهروندی، واقعی و آزاد سازی است. این پیشنهادها، چالش‌های مهمی را بر بسیاری از نهادهایی که ما اغلب مسلّم فرض می‌گیریم، ایجاد می‌کند. در واقع این سازمان‌ها، خودشان درون چارچوب دولت - ملت محدود می‌شوند. یکی از این سازمان‌ها، نظام آموزشی است.

مطمئناً گزارش‌های مشاوران حکومت همانند برنارد کریک، نیاز به ارتقای آگاهی از جامعه جهانی را مورد اشاره خاص قرار می‌دهد. در فراز کلیدی اول توصیه‌های ارائه شده در گزارش کریک، آمده است: «دانش‌آموزان تفاوت‌ها و تشابهات بین افراد را از لحاظ نیازها، حق‌ها، مسئولیت‌ها، خواسته‌ها، تمایلات، ارزش‌ها و عقاید، آموزش ببینند و همچنین درک کنند که بسیاری از این تمایزات مرتبط با تنوع فرهنگی و مذهبی است.» (Crick, 1998)

این گزارش با این پیشنهاد ادامه می‌دهد که با پایان فراز کلیدی دوم، دانش‌آموز باید از تمایزات و تشابهات در ساختارهای جامعه جهانی و نیز شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و زیست محیطی آن آگاهی داشته باشد. واژگان خاصی که باید درک شوند، شامل فقر، قحطی، بیماری، خیریه، کمک، حقوق بشر است و با فراز کلیدی سوم، کودک باید «حقوق و مسئولیت‌های زیر بنای یک جامعه دموکراتیک را بفهمد ... از موضوعات پیرامون حق‌ها چون آزادی بیان و آزادی از بازداشت خودسرانه آگاه باشد؛ پیرامون اعلامیه جهانی حقوق بشر و اینکه چرا توسعه یافت، دانش و آگاهی کسب کرده، همچنین معنای واژگانی چون جانبداری، تنفر و ترس، تبعیض، کثرت‌گرایی را بفهمد.» (Crick, 1998)

در نهایت از طریق فرازهای کلیدی سوم و چهارم، گزارش با تمرکز بر فهم جهان به‌عنوان یک جامعه جهانی از طریق تأکید بر فهم واژگانی چون «کمک‌های فراملی، توسعه، توسعه پایدار، تجارت بین‌المللی، خیریه، حقوق بشر» و «مباشرت، وابستگی، تجارت اخلاقی، صلح سازی و حفظ صلح» ادامه می‌دهد.^۱

1. See: Crick, 1998.

این امر مثبت است. مطالب این توصیه نامه‌ها، برداشتی از پاره‌ای چالش‌های کلیدی به مدل دولت - ملت است. حداقل چهار حوزه مورد نظر می‌تواند به عنوان کمک‌های بالقوه بر توسعه یک نظام آموزشی باشد که هدفش آگاهی عملی، فهم انتقادی و شهروندی فراملی است: فناوری اطلاعات، آموزش زیست محیطی، آموزش چند فرهنگی و آگاهی از حقوق بشر.

۳-۱- فناوری اطلاعات

حجم و سرعت در انقلاب فناوری اطلاعات، اثر مهمی بر نظام آموزشی و برنامه‌دستی داشته است. اما تا چه حدی این امر درون چهارچوب آموزش سیاسی و اجتماعی وارد شده است؟ برای اطمینان، دانش‌آموزان به یادگیری مهارت‌های فناوری اطلاعات برای ارتقای نحوه ارائه کارشان تشویق شده و برای مشارکت در «جامعه اطلاعاتی» مجهز می‌شوند اما به ندرت این مهارت‌ها درون زمینه گسترده‌تر اجتماعی و سیاسی قرار می‌گیرد. یکی از ملاحظات مهمی که لازم است برای گسترش فناوری اطلاعات مدنظر قرار گیرد، پیامد بعدی بر معنای دموکراسی است. کافی است، بگوییم دسترسی به اطلاعات می‌تواند به عنوان بخش اساسی این فرآیند دموکراتیک درک شده و قابلیت دسترسی اطلاعات از طریق فناوری‌های جدید حداقل می‌تواند منجر به ملاحظات مجدد امکان دموکراسی مستقیم گردد. از این رو، فناوری اطلاعات لازم است در زمینه امکان دموکراسی مشارکتی شناخته شود. ما بایستی به دنبال فهم قابلیت‌های تغییر شکل فناوری اطلاعات باشیم اما در حالی که دانشمندان از «کوچک شدن» جهان از طریق فناوری اطلاعات و تغییرپذیری سخن می‌گویند، ما باید خود به خاطر داشته باشیم که هنوز محدودیت‌های مادی بر دسترسی به «ابزارهای کوچک شدن» وجود دارد و از این دغدغه‌های واقعی نباید غفلت بکنیم. همزمان، اگر چه واضح است که استفاده از فناوری‌های جدید در تدریس و آموزش، روش‌هایی را فراهم می‌سازد که از آن طریق، ایده‌ها می‌تواند «در یک نظام فراگیر مفهومی بیشتر از کلاس در دسترس باشد.» (Riel, 1995: 221)

ارتباطات بین دانش‌آموزان در نهادهای مختلف و کشورهای مختلف، به عنوان یک قابلیت مهم، هم رویه‌های تعلیم و تربیت استاندارد و هم محتوای هر برنامه آموزشی و درسی را که قطعاً در چهارچوب سنت ملی ریشه دارد، به چالش می‌کشد.

۳-۲- آموزش زیست محیطی

نگرانی پیرامون شرایط محیط زیست، یکی از روشن‌ترین مثال‌های چرخش تکالیف و مسئولیت‌ها از دولت ملی به جهان است. این امر صرف نظر از این که جهت جدیدی را ارائه کند یا نه حداقل این فرض را به چالش می‌کشد که تکالیف اولیه ما بایستی نسبت به دولت ملی باشد. موضوعات زیست‌محیطی تنها دغدغه علمی نیست، به صورت روشن، آموزش برای آگاهی از این موضوعات ضروری بوده، اما آن‌ها دغدغه‌های اجتماعی نیز هستند.^۱

حمایت و حفظ محیط زیست و یا حرکت در مسیر توسعه پایدار اهدافی هستند که تحقق آن‌ها نیازمند همکاری تمام بخش‌های جامعه است. این اهداف با احکام دولتی قابل تحقق نبوده و برعکس متضمن مشارکت گسترده عمومی است و تحقق آن‌ها حداقل تا اندازه زیادی محصول جوامع باز است. بنابراین، شهروندان باید به اطلاعات مناسب زیست‌محیطی و فرایندها و نهادهای تصمیم‌گیری دسترسی داشته باشند تا بتوانند در تصمیمات محیط زیستی تأثیرگذار بوده و آسیب‌های محیط زیستی را جبران و اصلاح نمایند.^۲

۳-۳- آموزش چند فرهنگی

چالش تنوع جوامع چند فرهنگی، موضوع بحث‌های کنونی در جامعه مدرن شده است. تنوع فرهنگی به این دلیل بدیهی است که بسیاری از جوامع دربرگیرنده جوامع قومی، مذهبی و فرهنگی با روش‌های کم و بیش متفاوت زندگی هستند. برخلاف تجربه جوامع گذشته که گروه‌های حاشیه‌ای کاملاً با گروه‌های مسلط یکسان‌سازی می‌شدند در طول دو دهه گذشته، اقلیت‌های قومی و فرهنگی، نیازهای خود را در شکل درخواست شناسایی و برابری نشان داده‌اند. آنچه برای افراد و گروه‌ها خواه مبتنی بر قومیت، زبان، هویت مذهبی یا جنسیتی مشترک است، این است که آن‌ها خواهان عضویت کامل و برابر در جامعه و شناسایی هویت‌های خاص خود هستند. چند فرهنگ‌گرایی به‌عنوان پاسخی جامع به تنوع فرهنگی و قومی مطرح می‌شود که هدفش پذیرش و گزینه‌های فرهنگی رقیب در یک جامعه است.^۳

1. See: O'Byrne, 2005: 236.

۲. نک: هندل، ۱۳۹۲: ۳۰۸.

۳. نک: همتی، ۱۳۹۳: ۱۵۸.

این امر در حال حاضر در بسیاری از مدارس رویه استاندارد تلقی می‌شود که تنوع و کثرت‌گرایی را تدریس کنند، نه تجانس و ملت‌سازی را. آموزش مذهبی دیگر آموزش مسیحیت نیست و تاریخ دیگر به سادگی تاریخ قدرت‌های استعماری نیست. در نظام آموزشی تأکید بر چند فرهنگ‌گرایی است که به صورت روشن تعهد به موضوعات شهروندی را در مفهوم عام‌تر منعکس می‌کند. در حالی که ما در دنیایی چند فرهنگی زندگی می‌کنیم که دنیای فعلی را به برگزاری کلاس‌های چند فرهنگی تشویق می‌کند همچنین مسئولیت داریم تا در این کلاس‌ها آموزش چند فرهنگی را تدریس کنیم. پذیرش و درک این امر ضروری است. زیرا ایده عضویت درون یک جامعه دولت - ملت، به‌عنوان شهروندی، به واسطه چند فرهنگ‌گرایی فزاینده و چرخش هویت‌ها و وفاداری‌ها، که زمانی فرض می‌شد نسبت به خود دولت ملی باشد، به چالش کشیده شده است و همه جهان را شامل شده و ارتباطات با سایر ملت‌ها، جوامع یا در واقع خود جهان را ضروری می‌سازد. همچنان که اووتس (Ovets) می‌گوید، فقدان آموزش چند فرهنگی فرصت‌های گشوده شده برای همه ما را در «مطالعه موضوعات، فرهنگ‌ها و جوامعی که ما دوست داریم» محدود می‌کند، اما جایی که شهروندی جهانی همیشه در تعارض با شهروندی دولت - ملت قرار می‌گیرد، شهروندی جهانی کثرت‌گرا و عمل‌گرا است. به جای روبه‌رو شدن با وظیفه ظاهراً غیرممکن تشویق حسی از عضویت جهانی بشر، از آموزگاران خواسته می‌شود تا بر تعدد هویت‌ها و عضویت‌ها (Multiplicity of Identities and Memberships) تأکید کنند. در باره نسبت به دولت ملی، انواع عضویت‌ها ممکن است، در سطح محلی مطرح شود. اگر آموزش به دنبال تشویق تنوع و احترام به دیگران است، لازم است نشان دهد، چگونه هیچ هویت جهانی که ضرورتاً دیگران را مستثنا کند وجود ندارد. آموزش چند فرهنگی برای شهروندی جهانی دقیقاً به این معناست که فرد می‌تواند با خیابان، محله، خانواده، زمینه و بستر قومی یا مذهبی، دولت ملی یا با جهان، به‌عنوان یک مجموعه شناخته شود. به طور کلی، شهروندی جهانی منحصراً درباره شناسایی یا عضویت جهان به عنوان یک مجموعه نیست و نباید باشد. در واقع، تنوع ارزشمند این عضویت‌ها و هویت‌ها است که جهان را می‌سازد.^۱

1. See: O'Byrne, 2005: 237-238.

۳-۴- آموزش حقوق بشر

«حقوق بشر حق‌هایی هستند که تمام انسان‌ها تنها به اعتبار انسان بودنشان از آن‌ها بهره‌مندند.» (جونز، ۱۳۹۲: ۱۶۲) اعلامیه جهانی حقوق بشر بایستی در همه مکان‌های عمومی، به‌ویژه ساز و کارهای آموزش، نمود و بروز داشته باشد. جنبش‌های مرتبط با موضوعات حقوق بشری به صورت روشن، آموزش را به‌عنوان بخش اساسی کارشان می‌بینند. اگر چه حقوق بشر پدیده جدیدی نیست و ریشه در نظریه‌های کلاسیک و مدرن جهان‌گرایی (Universalism) و شهروندی جهان وطنی (World Citizenship) دارد، اهمیت آن در عصر اطلاعات، حقوق بین‌الملل، حق‌های فرهنگی جمعی و تعهدات مربوط به سیاره احیا شده است. شناخت حقوق بشر یک پیش‌شرط برای اشخاص و گروه‌هاست تا بتوانند به‌طور معقول، خواستار احترام به حقوق و آزادی‌هایشان باشند. آموزش و انتشار اطلاعات مربوط به حقوق بشر برای تحقق شناخت ضروری قانون‌گذاران، قضات و دیگر مقامات اساسی هستند تا مکانیسم‌های جبرانی ملی، قابل دسترس و کارآمد شوند و این امر زمانی که حقوق بشر نقض می‌شود برای به‌کارگیری موفقیت‌آمیز رویه‌های نظارتی بین‌المللی اهمیت خاصی پیدا می‌کند.^۱

آموزش حقوق بشر را می‌توان به عنوان مجموع فعالیت‌های آموزشی، ترویجی و اطلاع‌رسانی توصیف کرد که با هدف ایجاد فرهنگ جهانی حقوق بشر، از طریق اشاعه دانش، تعلیم مهارت‌ها و شکل‌دهی به نگرش‌ها صورت گرفته و تحقق امور زیر را دنبال می‌کند.^۲ کرامت، هویت، آزادی و حقوق بشر زنان، رفع تبعیض‌های مذهبی، نژادی و قومی، زندگی در یک جامعه آزاد و دموکراتیک، حقوق کودکان، حس مسئولیت اجتماعی و اخلاقی، حقوق افراد معلول، خودمختاری، حقوق بشر در فرایند توسعه، صلح و موارد دیگر است. اسناد حقوق بشر اهمیت خاصی به آموزش تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف برای توسعه روابط مذهبی و قومی مبذول داشته‌اند. حق آموزش حقوق بشر یک جزء اصلی در تحقق حقوق اقلیت‌ها و مردم بومی است.^۳

۱. نک: امیرارجمند، ۱۳۷۸: ۲۵-۲۶.

۲. نک: انصاری و همتی، ۱۳۸۸: ۴۴.

۳. نک: آلفردسون، ۱۳۹۲: ۲۷۱.

آموزش شهروندی هم به‌عنوان موضوع ناظر به اعضای یک جامعه از اهمیت بنیادین برخوردار است و هم به‌عنوان جزء لاینفک و مکمل آموزش حقوق بشر عمل می‌کند. در اهمیت آموزش شهروندی می‌توان گفت اگر کودکان در سال‌های اولیه به بررسی تفاوت‌ها و تمایزاتشان در یک سبک معقول عادت کنند، آن‌ها خیلی راحت‌تر این تمایزات را به‌عنوان یک امر معمول در بزرگسالی می‌پذیرند. آموزش شهروندی به مردم کمک می‌کند تا واقعیت‌های مورد نزاع و اختلافی را توأم با علم و آگاهی و حلم و صبر و تحمل بررسی و تحلیل کنند. این امر کمک می‌کند تا آن‌ها برای درک و فهم نتایج اعمالشان و نتایج اعمال افراد بزرگتر پیرامون خودشان آماده شوند. افراد یاد می‌گیرند که چگونه تعصب و جانبداری را تشخیص دهند، استدلال و منطق را ارزیابی کنند، دلایل و اسناد را سبک و سنگین کنند، تفاسیر، دیدگاه‌ها و منابع سند و دلایل جایگزین را جستجو کنند. همه این مسائل، دلایل خوبی به‌دست می‌دهد، مبنی بر اینکه آن‌ها چه بگویند، چه کاری انجام بدهند و نیز انتظار داشته باشند که دیگران دلایل و منطق خوبی ارائه دهند. بنابراین لذا لازم است که مقوله آموزش حقوق شهروندی، یک مقوله جدی در جامعه تلقی گردد.^۱

نتیجه گیری

عدم شکل‌گیری دولت دموکراتیک جهانی پاسخگو و مسئول در قبال چالش‌های جهانی و در برابر شهروندان، نشان از ناکارآمدی و فقدان اثربخشی لازم ساختارهای موجود جهانی است. بنابراین به‌عنوان مکمل ساختارهای موجود، شهروندی جهانی مطرح است که برعکس شهروندی جهان که قراردادی و دولت‌گراست، عمل‌گرایانه و شهروند محور است. شهروندان از طریق شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی در موضوعات جهانی مشارکت فعال دارند. جنبش‌های اجتماعی در حوزه‌های جهانی نظیر مسائل اکولوژیکی، حقوق بشر، صلح و فقر جهانی به‌عنوان ابعادی از نقض حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از طریق شبکه‌های مزبور، سازمان‌دهی می‌شوند و از سراسر جهان دارای اعضای فعال است. این جنبش‌های اجتماعی خود را در قبال مسایل جهانی پیش‌گفته مسئول می‌دانند و به‌ویژه حقوق بشر در این حوزه به‌طور جدی مطرح است و فارغ از ایدئولوژی‌های سیاسی دولتی،

۱. نک: همتی، ۱۳۸۷: ۳۲۱.

جنبش‌های مزبور، سازمان‌های متعددی را در این راستا و برای تقویت و نظارت بر تحقق آن تشکیل داده‌اند که عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر و... از جمله آن‌هاست. مسئله دیگر که در محدودیت‌های شهروندی مدرن مطرح است، مسئله فرهنگ و چند فرهنگی است. امروزه مسافرت‌های گسترده، جامعه یکسان‌سازی شده را منتفی می‌سازد. همچنین به خاطر ارتباطات و اطلاعات گسترده، در داخل مرزهای داخلی نیز، این امکان غیر عملی شده است. بنابراین شهروندی جهانی بجای عضویت دولت ملی یکسان‌سازی شده، عضویت جامعه چند فرهنگی را آشکار ساخته است که مهم‌ترین بستر مشارکت فرهنگی و دموکراسی فرهنگی به‌عنوان مهم‌ترین حق فرهنگی است اما این نوع شهروندی لازم است در راستای برطرف کردن نارسایی‌های سایر انواع شهروندی تقویت شود که چهار محور از محورهای تقویت شهروندی جهانی، فناوری اطلاعات، آموزش زیست محیطی، آموزش حقوق بشر و آموزش چند فرهنگی است.

Bibliography

A) Books and Articles

1. Alferedson, Qodmander (2013). *The Right to Human Rights Education*, Translated by Ataollah Salehi, In: Acibroun Iddeh, Katrina Krauss and Alan Ruscha (2013). *Economic, social and cultural rights*, By a Group of Translators, Second Edition, Tehran: Majd Publication. [In Persian]
2. Amir Arjomand, Ardeshir (1999). "Teaching Human Rights", *Journal of Legal Research*, No. 25-26. [In Persian]
3. Ansari, Bagher & Colleagues (2009). *Teaching Human Rights*, Tehran: Majd Publication. [In Persian]
4. Ardigo, A (1989). "New Technology and Social Citizenship", Paper Presented to the International Workshop on Human Centered Systems Design, Brighton Polytechnic.
5. Beardon, Colin (1993). "Social Citizenship in the Information age", In: Colin Beardon and Diane Whitehouse (ed) (1993). *Computers and Society*, Oxford: Oxford Press.
6. Beck, Ulrich (1992). *Risk Society: Towards a new Modernity*, 2nd ed, London: Sage.
7. Bobbio, Norberto (1996). *The Age of Rights*, Cambridge: Polity Press.
8. Cassese, Antonio (1990). *Human Rights in a Changing World*, Cambridge: Polity Press.
9. Cotgrove, Stephen, & Andrew, Duff (1980). "Environmentalism, Middle – Class Radicalism and Politics", *Sociological Review*, Vol. 28, No.2.
10. Donati, Pierpaolo (1995). "Identity and Solidarity in the Complex of Citizenship: the Relational Approach", *International Sociology*, Vol.10, No.3.
11. Falk, Richard (1994). *The Making of Global Citizenship in The Condition of Citizenship*, Edited by Bart van Steenbergen , London: Sage Publications.
12. Hall, Stuart & Held, David (1989). "Citizens and Citizenship", In: Hal, Stuart and Tacques, Martin (eds) (1989). *New Times: The Changing Face of Politics in the 1990 s*, London: Lawrence and Wishart.
13. Hall, Stuart (1997). "The Local and the Global: Globalization and ethnicity", In: *Culture, Globalization and the World-System: Contemporary Conditions for the Representation of Identity*, Edited by Anthony D. King, Minnesota: University of Minnesota Press.
14. Hemmati, Mojtaba (2008). "Citizenship Education", *Specialized Journal of fundamental rights*, No.9. [In Persian]
15. Hemmati, Mojtaba (2015). *Citizenship Rights and the Second Generation of Human Rights, First Edition*, Tehran: Khorsandy Publication. [In Persian]
16. Hendel, Qanter (2013). *Human Rights and Protecting Environment*, Trnaslated by Ali Nasimfar, In: Acibroun Iddeh, Katrina Krauss and Alan Ruscha (2013). *Economic, social and cultural rights*, By a Group of Translators, Second Edition, Tehran: Majd Publication. [In Persian]
17. Jones, Peter (2014). *Philosophy of Law: Rights (Principles, Nature, Scope, Content and Failures)*, Translated by Moshtagh Zargosh & Mojtaba Hemmati, First Edition, Tehran: Mizan Publication. [In Persian]

18. Lash, Scott (1994). "Reflexivity and its Doubles", In: Anthony, Giddens & Lash, Scott (ed) (1994). *Reflexive Modernization: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order*, Cambridge: Polity Press.
19. O`Byrne, J. Darren (1997). "Working Class Culture; Local Community and Global Conditions", In: Eade, John, (ed) (1997). *Living the Global City*, London: Routledge.
20. O`Byrne, J. Darren (2005). *The Dimensions of Global Citizenship*, London: Frank Cass and Co LTD.
21. Oommen, T. K. (1995). "Contested Boundaries and Emerging Pluralism", *International Sociology*, Vol.10, No.3.
22. Robertson, Roland (1992). *Globalization: Social Theory and Global Culture*, London: Sage.
23. Skogen, Ketil, (1996). "Young Environmentalists: Post-Modern Identities or Middle-Class Culture", *Sociological Review*, Vol. 44, No.3, pp.73-452.
24. Steward, Fred, (1991). "Citizenship of Planet Earth", In: Andrews, Geoff (ed) (1991). *Citizenship*, London: Lawrence and Wishart.
25. Turner, S.Bryan (1993). "Outline of A theory of Human Rights", In: Turner, S.Bryan (1993). *Citizenship and Social Theory*, London: Sage.
26. Yuval - Davis, Niva (1997). *Gender and Nation*, London: Sage.

B) Website

27. Taso G. Lagos, Global Citizenship – Towards a Definition, p.5, Available in: <https://depts.washington.edu/gcp/pdf/globalcitizenship.pdf>, Retrieved 2015-8-10.